معمای پلیسی شماره ۸۵

آلونک آتشین

مهدی ابراهیمی

«مهیار» با دسته گلی که به آب داده بود بایستی ۱۵ سال در زندان می ماند برای اینکه یک شبه پولدار شود به همراه دو همکلاسی قدیمی اش دست به اُدم ربایی زده بود و رئیس یک شرکت خصوصی را برای مدت ۱۰ روز در خانه پدربزرگش زندانی کرده بود. خوشش را بدشانس می دانست تا مرز میلیونر شدن پیش رفته بود اما وقتی کیف حاوی ۴۰۰ میلیون تومان را لمس کرد صدای ایست پلیس را شنید و قبل از فرار دید به دستانش دستبند زده شده است. به حکم دادگاه به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود و پشت میله های زندان روزهای سختی را می گذراند. هر روز نقشه تازه ای می کشید تا بتواند فرار کند تصور می کرد پس از دوران زندانی اش ۴۰ ساله خواهد بود و دیگر زندگی اش معنایی نخواهد داشت. به پا ده «مونا» افتاد که چند سال به او دل بسته بود و در خواستگاری ای که داشت پدر «مونا» شرط هایی گذاشته بود که همه اش با پول حل می شد و چاره ای جز یک نقشه حساب شده نداشت، نمی خواست گناه زندانی شدنش را به گردن «مونا» بیندازد اما پدر او بی تقصیر نبود، راستی این دختر می توانست چشم انتظار بماند، بعید می دانست اما چاره ای نداشت جز اینکه شعرسرایی کند و گوشه گیر شود. بدترین خبری که می شد در زندان به یک جوان ناامید داد به او رسید، مادرش به خاطر بیماری ای که داشت سفر کرده بود، نمی دانست چه کند خودش را در مرگ نه مورادید مقصر می دانست، سرش را به چارچوب فلزی تخت می کوبید و با صدای بلند گریه می کرد. ماجرای مرگ مادر «مهیار» در همه زندان پیچید. او با گریه و التماس خواستار رفتن به مرخصی شد اما قانون داشت ، هر چه بود پذیرفت ، پدر مهیار با سند خانه اش نزد قاضی زندان رفت اگر پسرش مرخصی می رفت ودیگر بازنمی گشت پدرش بی خانه می شد و او حاضر نبود چنین فکری را به سرش وارد کند او توانست ۲۰ روز مرخصی بگیرد از این که ننه مورادید مرده بود ناراحت به نظر می رسید اما اینکه می توانست خارج از زندان باشد و روی تختی که دوران مدرسه روی آن می خوابید دراز بکشد برای او لذت زیادی داشت. در مراسم ختم چشمش به «مونا» افتاد به یاد روزهایی افتاد که در مسیر مدرسه همیشه سراغ این دختر می رفت، همه به او با چشم دیگری نگاه می کردند از کنایه های دیگران نیز در امان نبود، همه او را در مرگ ننه مورادید مقصر می دانستند. روز نخست تحمل کرد، وقتی صبرش تمام شد خصوصاً کنایه پدرش را شنید کینه به دل گرفت هیچ کس حاضر نبود او را ببخشد حتی دوخواهر وبرادر کوچکش، کسی نمی پرسید چرا دست به این کار زده است، در مراسم روز سوم مرگ ننه مورادید، پدربزرگش که در بازار حجره داشت ووضعیت مالی خوبی داشت با دیدن چهره مهیار، سیلی محکمی به صورت او زد. دیگر از سیاهی ها گذشته بود با عصبانیت در برابر پیرمرد ایستاد و داد زد: «چرا می زنی؟! وقتی پول نیاز داشتم به من که نبودات بودم پول دادی؟ درک کردی که چه مشکلاتی دارم؟ چه حقی داری که چنین غلطی می کنی! مادرم از دست تو دق کرد، دیه پول داری و پسر برای عروسی محتاج است! خودش گفت که از داشتن چنین پدری بی مسؤولیت شرمنده است، من را نگذاشت بیایم از تو قرض کنم، گفت که تو خسیسی حتی به بچه های خودت رحم نمی کنی چه برسد به من!» وقتی مهیار از مسجد بیرون دوید پدربزرگش خیس عرق شده بود و نفس نفس می زد، دیگر هیچکس «مهیار» را ندید او رفت تا از دست کنایه ها خودش را راحت کند. ۳ ماه گذشت او به زندان بازنگشت و پدر به هر جایی تصور می کرد که پسرش در آن جا پنهان شده باشد سر زد اما هیچ اثری از او نیافت. ساعت ۱۲ ظهر بود، اتاقک کوچکی در جنوب تهران محلی که نمکی ها دور هم جمع شده بودند آتش گرفت شعله های آتش بسیار زیاد بود و هیچ کس جرأت نمی کرد خود را به اتاقک برساند تا این که یکی از نمکی ها برای اینکه خانه های آنان و نان خشک هایی که انبار کرده بودند نسوزد به آتش نشانی زنگ زد. مأموران آتش نشانی در کمتر از ۱۰ دقیقه خود را به محل آتش سوزی رساندند و عملیات خاموشی آتش خیلی سریع به پایان رسید و وقتی به اتاقک کوچک که مانند سلول انفرادی زندان کوچک بود رسیدند باعجله ای که داشتند بدون شکستن و بریدن قفل چدنی که روی در دیده می شد از پنجره های در که شیشه هایش ذوب شده باتر کیده بود داخل اتاقک را پر از آب و کف ضدحریق کردند. وقتی آتش خاموش شد، پلیس با در اختیار داشتن دستور قضایی وارد اتاقک آتشین شد و هنوز چند قدمی داخل نرفته بود که جسد کاملاً سوخته مردی را در حالیکه خوابیده بود، دید، یک مرد در ضلع جنوبی اتاقک سوخته بود. ساعت ۲ بعدازظهر شده بود که بازپرس شمس، نیز در برابر اتاقک کوچک از خودروی خود پیاده شد، همه جا خیس و سیاه بود و بوی تند دود همه جا را پر کرده بود، وقتی داخل اتاقک شد سروان کریمی را دید که ماسکی روی دهانش زده است و در حال نوشتن گزارش جوان ۲۵ ساله ای است به سمت جسد رفت هیچ چیز از آن باقی نمانده بود. همه اثاثیه داخل آلونک سوخته بودند تنها وقتی در یک کابینت فلزی را به سختی باز کرد به مقداری کاغذپاره برخورد که سالم مانده بودند در بین کاغذپاره ها یک برگه ترخیص موقت از زندان به چشم می خورد که نام «مهیار» داخل آن نوشته شده بود، مدت مرخصی ۲۰ روز و علت آن مرگ مادر زندانی درج شده بود و تاریخ اتمام مرخصی نشان می داد که زندانی بیش از ۳ ماه فراری است. ارتباط این زندانی فراری با جسد سوخته می توانست سرنخ خوبی برای روشن شدن اصل ماجرای آتش سوزی باشد، وقتی بازپرس شمس برگه را برداشت و از آلونک خارج شد بازرس آتش نشانی را دید که در حال نوشتن گزارش است. بازرس با دیدن او با اطمینان گفت که آتش سوزی عمدی بوده است و با پاشیده شدن بنزین به در و دیوار و روی جسد صورت گرفته است، آثار فرار از مرگ روی جسد و نحوه افتادن آن دیده می شود وتصور می رود صاحب جسد خودش دست به خودسوزی زده است، دست و پای خود را پس از پاشیدن بنزین روی اثاثیه آلونک و خودش به گونه ای که نتواند با سرعت آن را باز کند بسته است، طناب ها هیچ گره ای ندارد اما مقتول نتوانسته است از خودسوزی فرار کند و تقلایش بی فایده بوده است. بازپرس شمس وقتی در برابر نظریه علمی و کارشناسانه خودسوزی مرد جوان قرار گرفت روبه چند جوان نمکی کرد و از آنان خواست کسی که با صاحب جسد دوستی داشت نزد او بیاید. همه با نشان دادن پسری که «سلیمان» نام داشت او را نزد بازپرس فرستادند، ترسیده بود اما خیلی راحت به سؤال ها پاسخ می داد:

* **صاحب جسد را می شناسی؟**

– او «مهرداد» است دوستم بود با هم سرکار می رفتیم و در خیابان ها می چرخیدیم، چند روزی بود، می گفت که از زندگی خسته شده است اما تصور نمی کردم با این اتفاق بمیرد.

* **چند وقت است اینجا زندگی می کند؟**

– بیش از ده ماه می شود، اتفاقی اینجا آمدجون پول خوبی داشت همه پذیرفتند نزد ما باشد. او گفت که به خاطر علاقه به یک دختر با خانواده اش که در سمنان زندگی می کنند دعوا کرده است و به تهران فرار کرده است.

* **لهجه خاصی داشت؟**

– اصلاً، خودش می گفت یک سال پیش از تهران به سمنان رفته بودند، پدرش نظامی بود و مجبور بودند هر جا منتقل شد آنجا زندگی کنند.

* **حرفی از زندان نمی زد؟**

– چیزی نگفته است فقط نصیحت می کرد دور کارهای خلاف را خط بکشیم. از علاقه اش به مادر خود حرف می زد و گریه می کرد، همه دلشان به حال او می سوخت تا اینکه خودش سوخت.

* **اگر عکس او را ببینی، می شناسی؟**

– او دوست من بود، خیلی وقت ها با او بودم.

* **دوست دیگری هم داشت؟**

– من ندیده بودم، همیشه تنها بود!

بازپرس شمس وقتی خواست اتاقک را ترک کند از «سلیمان» خواست فردای آن روز به دادسرا برود. سپس به سروان دستور داد خانواده زندانی ای با نام «مهیار» را پیدا کنند و همراه عکسی از او و سلیمان نزد بازپرس ببرند. فردای آن روز پدر «مهیار» که تصور می کرد پسرش پیدا شده است با خوشحالی روبروی بازپرس شمس نشسته بود و سلیمان، با دیدن چهار عکس متفاوت، از جاپریدا انگشت اشاره اش را روی عکس «مهیار» گذاشت و با هیجان خاصی گفت: «همان «مهرداد» است همان که در آلونک سوخت، اشتباه نمی کنم.» پدر «مهیار» به خود پیچید و با کوبیدن سرش به دیوار از هوش رفت، وقتی چند قطره آب به صورتش پاشیدند چشم باز کرد و بغض گلویش ترکید، چند دقیقه ای گذشته بود که بازپرس شمس از او خواست آرام و شمرده به سؤالاتش جواب دهد:

* **پسرت چرا خودش را کشت؟**

– به خاطر مرگ مادرش، خودش را مقصر می دانست، روز سوم مرگ او بود که در مسجد با پدربزرگش دعوا کرد و فرار کرد.

* **دیگر خبری از او نداشتی؟**

– اصلاً، یکبار وقتی در خانه نبودم زنگ زده بود و به خواهرش گفته بود که به سمنان رفته است همه این اطلاعات را در اختیار پلیس قرار دادم اما بررسی کردند و گفتند که «مهیار» در تهران است و دروغ می گوید از سمنان تماس گرفته است.

* **یعنی مهیار انگیزه بالایی برای خودکشی داشت؟**

– هر لحظه انتظار چنین اتفاقی را داشتم، او پسر بدی نبود، روزگار خرابش کرد، ما هم بی تقصیر نبودیم. بازپرس شمس بر این تصور شد که «مهیار» تحمل گناهی را که برروی شانه هایش سنگینی می کرد، نداشت. صورتجلسه بررسی صحنه آتش سوزی و شناسایی هویت جسد سوخته را نوشت و در آن اشاره کرد که قربانی یک جوان زندانی فراری و پشیمان بوده است و با توجه به تحقیقات در اواخر زندگی بسیار افسرده بود او از مرگ به عنوان آزادی نام می برد. جسد سوخته از سوی خانواده مهیار به خاک سپرده شد و پدر این پسر نزد بازپرس شمس رفت تا او نامه ای به زندان بنویسد و اعلام کند که مهیار خودکشی کرده است و دیگر نیازی به گرو بودن سند خانه ومصادره آن نیست. وقتی بازپرس پشت میز کارش پوشه زرد رنگ را باز کرد تا با مطالعه پرونده این نامه را بنویسد برای تنظیم دقیق نامه به مرور گزارشات پلیس، آتش نشانی، پزشکی قانونی و گزارش صحنه خودش پرداخت و به نکته جالبی برخورد کرد سپس رو به پدر «مهیار» کرد و آرام گفت: «پدرجان، پسر تو نه تنها زنده است بلکه هنوز فراری است، جسد هم به احتمال زیاد ارتباطی با «مهیار» ندارد، بسرت الآن جرم سنگینی به نام قتل دارد.» عکس مهیار به اتهام قاتل فراری در سطح گسترده ای و روزنامه ها تکثیر شد، هنوز یک ماهی از این ماجرا نگذشته بود که مأموران مرز زمینی آستارا در تماس با پلیس جنایی تهران اعلام کردند پسر جوانی با مشخصات «مهیار» و گذرنامه ای جعلی سعی در ترک خاک ایران داشت که شناسایی و دستگیر شده است. وقتی «مهیار» همراه پرونده بازداشت شدنش در دفتر کار بازپرس شمس حاضر شد، او در گزارش مأموران آستارا خواند که عکس این قاتل فراری را در یکی از روزنامه های مطرح دیده بودند. بازپرس شمس رو به مهیار کرد و سری تکان داد، «سلیمان» وحشتزده به دوست مهربانش خیره شده بود:

* **چه کردی خودت می دانی؟**

– آقای بازپرس، چاره ای نداشتم هم آدم ربایی کرده ام، هم از زندان فراری ام و هم قتل کرده ام.

* **چرا آدم کشتی؟**

– برای فریب دادن پلیس و زندان، می خواستم همه فکر کنند من مرده ام، پدر، خواهر و برادرانم خلاص شدند و من بی سر و صدا به خارج فرار کنم.

* **مقتول کیست؟**

– نمی دانم، یک معتاد هم سن و سال من بود به بهانه دادن مواد او را به آلونک کشاندم. هیچ کس نمی دانست نقشه ام را مرور کردم ابتدا طناب پیچ کردم و هیچ گره ای نزدم، چون نای حرکت نداشت بعید می دانستم بتواند طناب را باز کند بعد همه جا را بنزین پاشیدم و تا صبح در خانه ماندم می دانستم که بایستی ۸ صبح خانه را ترک کنم و کسی من را نبیند. اجاق نفتی را به گونه ای که بعد از چند دقیقه دود کند و آتش آن به پارچه آغشته به بنزین بخورد را روشن کردم. از آلونک خارج شدم. جوان معتاد هنوز خمار و در خواب بود بعد از چند مدت از محله مان عبور کردم، دیدم عزاداری است و عکس من را در اعلامیه چاپ کرده اند، خوشحال شدم که پدر و خواهر و برادرانم سرگردان نمی شوند با پولی که داشتم یک شناسنامه و گذرنامه جعلی تهیه کردم تا اینکه در مرز دستگیرم کردند.

***

خوانندگان عزیز با اشاره به تنها یک دلیل بازپرس شمس که پی برد مهیار در آتش سوزی کشته نشده است بلکه خودش دست به این آتش سوزی گمراه کننده زده است می توانید در معمای پلیسی شرکت کنید، پاسخ های خود را به صندوق پستی روزنامه ایران ارسال کنید.

پاسخ معمای پلیسی شماره ۸۲

آخرین لبخند!

دلیل یکم: آسیه خانم روز قتل صدای منیژه را از پشت تلفن نشنیده بود اما «سعید» به دروغ گفت که وقتی به خانه زنگ زد پشت گوشی خط ویژه منتظر مانده و از منیژه شنید با مادرش حرف می زد و بعد از چند دقیقه با او تماس خواهد گرفت. **دلیل دوم:** بازپرس در صحنه مرگ «منیژه» دید که دست راست او که نزدیک یک تختخواب بود خونریزی بیشتری داشت به گونه ای که خون عرض تختخواب را پشت سر گذاشته بود و نزدیک دیوار سمت دیگر تخت رسیده و لخته شده بود اما دست چپ او خونریزی کمی داشت به طوریکه مقدار کمی خون نزدیک مرز آرایش ریخته شده بود. بریدگی رگ های دو دست همزمان نبوده است، در این صورت مشخص است که دست راست زودتر بریده شده است و فاصله زیادی با بریده شدن رگ دست چپ داشته است که این غیرممکن است چون منیژه دیگر قادر نبود با دست راست که دیگر جان حرکت دادن آن را نداد رگ دست چپ خود را ببرد با توجه به اینکه عمق برش در هر دو دست مساوی و بسیار زیاد بود چنین چیزی بعید بود. **دلیل سوم:** اینکه دست راست زودتر بریده شده است تردیدی نیست پس اگر منیژه خودش اقدام به این کار می کرد بایستی تیغ موکتبری در دست چپ او پیدا می شد اما آن نیز در سمت راست و درست نزدیک پایه چوبی تخت پیدا شد و این غیرممکن است مگر اینکه قتل در کار بوده باشد. * **برنده معمای پلیسی شماره ۸۲** ـ سرکار خانم مهدیس بهاری از کرج به قید قرعه برنده این سری از معمای پلیسی شناخته شده است که می تواند برای دریافت جایزه اش با گروه حوادث روزنامه ایران تماس بگیرد. * **این عزیزان در قرعه کشی شرکت داده شدند:** علی نصر اللهی، بهرسا ترکی، گلستان بابایی، حوریه بابایی، فریدون معصومی، حمید ابراهیمیان، مهران مهدوی کیا، حمید منفرد، حمیدرضا شیخ احمدی، زهرا میرحسینی، رستم ریعمی، فرید ریعمی، منیره ریعمی، ابوالفضل ریعمی، فاطمه ریعمی وپروین حیدری رودک. **این دوستان پاسخ های نزدیک ارائه دادند:** الهه مهری، محمدعلی سالاری، فاطمه جعفری، زینب سالاری، مجتبی سالاری، رؤیا پهلوبخواه، امیررضا زعترانلو، سعیده ایرانشاهی، آماج رحیمی میدانی، مهشید فخرایی لاهیجی، اردشیر رحیمی میدانی، آرین رحیمی میدانی، فرانک الله کرم، سید سیروس حیدری، مهری آسایش، سید ساسان حیدری، سیده هنگامه حیدری، علی توافقی، افسانه طباطبایی مدنی، ایران مدبر، امیر حسام فتاحی، علی فتاحی، مائده فتاحی، نوید ابوالفتحی صالح، پروین ابوالفتحی صالح، امیر حسین جهان نورآرا، حسین قاسم عموئیان، مهدی میرزایی، عابدین معصومی، مجید معصومی، صغری نخبه زارع، فریدون معصومی، محمدرضا کربلایی حیدری، سید مقداد عنایتی فر، عبدالحسین زارعی، فاطمه بادینلو، فرحناز مرودی گرمرودی، ذبیح الله ابراهیمی، نفیسه ابراهیمی، لوسیک قره بگیانس، واهیک قره بگیانس، نوریک وارطانیان، ناریک وارطانیان، رضا محسنی بندپی، سامان رمضانیان، نسرین رمضانزاده، اکرم مهربان، کبری صادقی، مانی نوابی، نیما نوابی، صادق محمدی، منوچهر نوابی، مهدی خوشنویسان، حمیدرضا پورحامدی، مجتبی محمدزاده، هانیه سادات حسینی بجدنی، ملیحه سادات حسینی بجدنی، فهیمه شبستری، تیمور یالوج، مریم رضایی، رضا یزدی، لیلا جلال آبادی، حمیدپهلوبخواه، سید حمید حائری، سارا گل روح، سرور حسینی، معصومه خسروی نیا، افسانه خسروی نیا، حسن ستاری وحید، معصومه زیبا چهره، فریده پیمانیان، علی مختاری راد، عبدالرضا دلشب، علیرضا رحیمی، سمیرا محرابی پری، پریسا تقی نژادنمین، پدرام نژاد و حسینعلی سید جلیلی.

ایران خودرو دیزل

اطلاعیه فروش کامیون های جدید بنز

شرکت لیزینگ خودرو ایرانیان (سهامی خاص)

اکتروس کمپرسی K۳۳۳۱ و اکتروس کشنده ۱۸۴۴

در استمرار عرضه کامیون های نسل جدید بنز و به دنبال استقبال گسترده متقاضیان محترم، بدینوسیله فروش کامیون های جدید شرکت ایران خودرو دیزل **اکتروس کمپرسی K۳۳۳۱** و **اکتروس کشنده ۱۸۴۴** را با تسهیلات کاملاً استثنایی و از طریق شرکت لیزینگ خودرو ایرانیان به اطلاع عموم می رساند. خریداران محترم می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام از تاریخ درج اطلاعیه به اداره مرکزی فروش یا یکی از نمایندگیهای مجاز فروش در سراسر کشور مراجعه فرمایند.

شرایط فروش تسهیلاتی:

قیمت به ریال

ردیف	شاسی کامیون	قیمت قطعی (با عوارض قانونی)	مبالغ پرداختی: پیش پرداخت	مبالغ پرداختی: زمان تحویل خودرو	تسهیلات لیزینگ
۱	اکتروس کمپرسی K۳۳۳۱	۱٬۰۶۰٬۰۰۰٬۰۰۰	۱۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰	۱۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰	۸۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال نرخ سالیانه ۱۸٪ مدت بازپرداخت ۷ ساله (بدون اخذ وثیقه ملکی)
۲	اکتروس کشنده ۱۸۴۴	۱٬۰۹۰٬۰۰۰٬۰۰۰	۱۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰	۱۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰	

توضیحات مهم:

۱ - زمان تحویل: فوری (پس از تکمیل مالی)

۲ - اعطای تسهیلات منوط به داشتن شرایط شرکت لیزینگ خودرو ایرانیان می باشد.

۳ - در صورت تکمیل ظرفیت، شرکت حق توقف ثبت نام بدون درج اطلاعیه رسمی را برای خود محفوظ می دارد.

۴ - در صورت خرید نقدی، قیمتهای فوق الذکر مشمول تخفیف ویژه خواهد بود.

دفتر مرکزی فروش: تهران، خیابان آزادی، نبش کوچه شهید حبیب زادگان، پلاک ۱

اطلاعات فروش تلفن: ۵ - ۶۶۰۵۲۵۸۱ فکس: ۶۶۰۰۵۰۲۳

مدارک ثبت نام:

الف) برای اشخاص حقیقی

۱ - چک بانکی به مبلغ تعیین شده صرفاً در وجه «شرکت ایران خودرو دیزل» صادره به درخواست خریدار و قابل پرداخت در کلیه شعب تهران

۲ - فتوکپی شناسنامه و فتوکپی چک

۳ - ارائه شماره ملی و کد پستی

ب) برای اشخاص حقوقی

(علاوه بر مدارک بند الف):

۱ - فتوکپی آگهی تاسیس

۲ - فتوکپی آخرین روزنامه رسمی

تسهیلات استثنایی

کشنده بنز اکتروس ۱۸۴۴

موتور: بنز MB - OM ۵۰۱ LA

دارای استاندارد عدم آلایندگی یورو ۳

دارای سیستمهای هوشمند:

تعویض دنده، ترمز و تعمیر و نگهداری

کمپرسی بنز اکتروس ۳۳۳۱

موتور: بنز MB - OM ۵۰۱ LA

دارای استاندارد عدم آلایندگی یورو ۲

دارای سیستمهای هوشمند ترمز

پیش فیلتر سیکلونی به همراه

فیلترهای کاغذی تقویت شده